

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232130

UNIVERSAL
LIBRARY

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

من تالیف لطیف عالم وفاضل خوش اعتقاد
آزاد حسینی چشتی بلگرامی مرحوم و مع

۱۰ ۱۳
رُفِعُوا فِي الْأَرْوَاقِ
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

متضمن حالات اویار اللہ واقع خلد آباد
من مضافات عمدہ نخبہ بنیاد اور

مَطْبَعَةُ الْبَلَدِ الْبَلَدِ

۲۹۷۵۶۷
۰۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدٌ لَكَ يَا مَنْ تَقَدَّ سَمَتْ ذَاتُهُ عَنْ شَوَائِبِ الْأَمْكَانِ وَجَلَّتْ صِفَاتُهُ فِيمَا أَنْتَ لَكُنْ
 وَصِيْلُهُ وَتَسْلِمُ عَلَيْهِ بِسَلَامٍ بَعْدَهُ الْكَافَّةُ الْأَنْسِ وَالْجَانِ وَأَسْأَلُهُ هَادِيًا إِلَى السَّبِيلِ الْأَمِّنِ وَالْجَنَّةِ
 وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ أَوْصَعَتْ بِهِنَّ الْمَنَابِجُ الْعُرْفَانِ وَأَصْحَابِ الَّذِينَ أَظْهَرَتْ بِهِمْ عَلَيْنَا

سَرَّائِلِ الْإِيْقَانِ أَمَا بَعْدُ عَرْضُ رُوْمُولِ ابْنِ كَلَمَاتِ كَرَامِي تَفْسِيرِ تَفْسِيرِ عِلْمِ عَلِي
 بَارِزِ كَرَامِي سَبَابِ وَالْوَسْطِيِّ سَلَاوِ الْبَلَاغِي وَطَنَانِ كِهْ دَرِ اِيَامِ سِيَاچُونِ قَامِدَانِ زِلِ بَدِيَارِ
 بَيْنِ سَرْزَمِيْنِ سَافَتِي اَزْوَاحِ نَزْدِ كَانِي طِي كَرُوْدِي وَبِرِيَارْتِ اَسُوْدِ كَانِ رُوْمُوْدِي سَهْدِ
 لِهْ مَضِيَا جَهْمِ سَهْرِيَا يَهْ سَعَاوَتِ دَسْتِ وَاوَاوَا حَاوَالِ وَاقْوَالِ الشِّيَاْنِ وَرُوْمُوْدِي لِيْفَتِ
 نَبْطِرِ دَرِ اَهْ طَهْمِ غَيْبِ سَجَا طَرْعِيْقِيْتِ نَاوِلِ الْفَاكِرِ كِهْ كَجْمَعِ حَاوَالِ سَيِّدِي وَاَنْفَاَسِ شَيْدِي
 فِي سَمِي رِيُوْضَةِ الْاَوِيَا تَرْتِيْبِ مِهْمِ وَتَحْقِيْقِي كِهْ اَزْوَ دِيَا نِيْتِ اِيْنِ مَحْتَشَانِ دَرِ كَاَهْ كِبَرِيَا رِيُوْضِ
 شَيْدِي تَقْدِرِ اِمْكَانِ اَوَا سَا رِيْمِ وَاوَا تَعْمَانِ وَاَعْلِيَا تَكْلَانِ نَخْفِي نَا مَذَكِ بِيَا صِلَهْ شَيْدِي
 وَاوَزْنَاكِ بَادِي كِهْ رُوْهْ اَزْ قَلَمِ دِلْتِ بَاوَزْرَا فَا لِيْضِ الْاَنْوَارِ شَيْخِ بَرِيَا نِ الْدِيْنِ عَرُوْدِي
 طَلُوِي بَزْرِي مَكَانِ دِي كِرِ قَدِيسِ اَشْهُرِ رِيْمِ كُوْبِي شَاخِ وَاقِعِ شَيْدِي وَطَبَقَاتِ اِنَامِ وِي مَقِيَامِ سَعَا

انجام ساکن اند و در این سنه این محموده بر دهنده ششمار دارد و چون سلطان او زنگ نرسید
 عالم گیر آنگاه الله بر هانگه و درین بقعه بیست و نیکو آسایش گرفت خلف از جسدش شاه عالم بهیاش
 کرد و قصبه چهارنگین بتین کشید و شهر حسنی در نفی دیگر بروی کار آمد و درین کوه مستبد از بنو
 ایلیوره نام که در قرون ماضیه حکم فرما زوایان انعم پرست شکره اشان بنامند و در طول نیم کرده
 تجانهای عظیم اشان نفع الارکان بعضی آتشیان و بعضی کم کند و اندر دور و دیوارها ماسر نشانها
 ترشین کاخانه حیرت جلوه گر ساخته اند و محلی ازین تجانها آتشی نامیده و صد گز از بالا کوه سبز
 و نهر عظیمی از آسمان بر زمین نزول میکند و طرفه سیرگاه است تا شاگردی و در جو کتیل دولت
 دره ایست معروف باب پاش دره این تربت که در مکان مثلث طور منی واقع شده و سائین
 کوی است متعارف و در طول ارتفاع و قاعده سد است از سنگ گچ در کمال تسانت و تربت
 و بین بکلمین دولت زمین تخمیناً بنه زار است و برهم یافته پوزخا و سان است و سبک است
 آبهای روان و بنات جان و نکت دیگر متعارف میورسد و بگیرت و رعایت نکستی فر
 بلعهای جلین آتشی است در نهایت فصارت پیری دورین محل قابل سنبل سبز کال انسانی
 دلی تکلف مضمون ظل ممدود و دوازده شکوپ مشاهده میشود و نزدیک آبپاش دره فحیست
 وسیع و عین بنام تلخغان که بر و رایام کجوض قلمو شته تا یافته تحریف عین بو اوین قتلخان
 است و سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندمی حکومت دولت با و پرداخت
 و در عدالت حسن سلوک مدیل و نظیر نداشت اصحاب این کوهستان در جمیع موسم خورشید
 هست بیاید رایام بزنگال کوه و صوا از و خور سیرانی و بنیض و نشو و ناکم فر و کس هم سبک است

و نظار گیان را بتانگی دل و باغ بهره مند می سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خرد و ادا و دوستی	از لذت و آبا و ام از بشت	ز دلها بصارت گرفته دلال	هوای بشتت با شکل
دوستش از سیر فیروز نام	حصارش سنگ در تمام	ندید کسی درین مرغزار	تقلب اللسان تندی بهار
نه اریل و نه ابریش خراب	نه بخیلش ستم آفتاب	چو اند سپهر این زمین	نه سزانه گداز بشت این
ز شیخ هوای صحت بگل	طبیعیان بکار انجیل	دل غمچه اش نشکند از صبا	با این تندستی که دیده
حصارش کند بر سر چرخ	با کلاهش سست پر که باز	مرازم قلعه ابو دیاورین	که رفت از زمین سینه سپارین
درین مردم خوش استوه اند	بوست گونی که فرمودند	بیا بند بگی درین بوستان	که گرد ز این شاخم خزان
گل غنچه کند بشت فیض سما	درین ستون بجز گل آفتاب	گر از گریخالی کند بول	عجب دو پا گوی بگل
ببار و اگر برسانی تمام	درین خاک گل ندانم	بیا ازین نیست بر حمن	برو مایه از بر شکل مکن
ز غم گشته بازار ما سیر سوخت	و کاهها گان بر جودش	هواش نجوی از بشت فرد	که هرگز کسی تصرف نکند

زین بجهت بوده بند و سجا عزیزت چو ماه نور آفتاب
 زمین کن سیر بار و فرود ز فیروزه گلی سخن گوید
 شیخ برهان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب المانسوی قدس سره از بخل خلفا و سباق مردیان
 سلطان المشلیخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البکداو الدهلوی و صاحب لایت و کن است و
 گویند نسبت خواهر زادگی بابیخ جمال الدین المانسوی داشت حضور بود و در سماع غلو و تمام در قص
 طری علمی و دشت و از بس لطافت طبع و صفائی محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان
 مثل امیر خسرو و امیر حسن امیر محبت ابو بود و اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند و شیخ
 نصیر الدین محمود را اول قدم خود بمبلی در خانه شیخ اقامت دشت و ایام امامت او میکرد و شیخ را

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده سخی فاضل الانفاس طرفه قواد القواد حسن
 و بلوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان ۳۲۲ هجری قمری و بیستمین و سبعادمین است وقت صلت شیخ و برادر
 شیخ حاد بن عماد المتوفی فی ۱۷۱ هجری قمری و بیستمین و سبعادمین نیز ملفوظات شیخ جمع کرده سخی ماجسن اللاتوال و
 برادر دیگرش مجد الدین بن عماد و رساله در خوارق شیخ نوشته کی غریب الکرامات و دیگر فقه الغراب
 هر چهار نظر فیه رسیده و این هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود مری و متفقد شیخ اند و عمر خود و رجوع
 و احوال شیخ صرف کرده اند و غیر از رسائل مذکوره تالیفات دیگر نیز درین باب از رشک الله سیمین
 برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت و مجاهده یافت فرمود شش مفت ساله سچمین بودم که
 در خلوت بزرگ کلر طیب موافقت داشتم و در سیزده سالگی بر زبان راندم که متاهل نشوم و در طاعت
 و خدمت حق کز رانم اگر شبی محتمل میشوم و آرزویت صوم میگردم بعد چندی والدهم در کز نیز شیخ
 در ظاهر اعراض نکردم اما قنط طعام سجای سایندم که غذای من به هفت لقمه رسید کار ضعف بجای
 کشید که اگر میخواستم بسوی آسمان بنم حمله بسیار میتوانستم دید چون مادر من آنحال معانه کرده سالی
 آنجناب در اوائل حال تحصیل علمی پردهت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال تا نهایت تخرید و لغز
 گزراید و مدت العمر هیچ چیز در ملکات داشت و بست پنج سال نماز با بد و بوضو نماز خفتن او کرد و
 سالی صوم داوودی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بیعت کنم در عالم رویا مشاهد کردم
 گویا من در خندق افتاده ام هیچ چه بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مراد است داد و از خندق بیرون
 آور و بعد از آن که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این مفسره را بعض رسایدم فرمود و مادر آنها و
 دست داده بودیم فرمود وقتی سجدت خواجه عرض کردم ازان نظر که شیخ الاسلام فرید الدین در شتا

کرده است نظر بجانب من کینند فرمود نظر ما با دوستی دیگر عرض کردم که امیدواریم شما فرمود امیدوار
 باشم هم از من مقبول است که گفت وقتی پیش خواهد ذکر بزرگی با سید افتاد فرمود ما هم با سید می داریم
 باری سپید او کجا است فرمود در جماعت خانه اقبال خادم محمل در جماعت خانه در آمد و در وقت در جماعت خانه
 جزو عا گویند کس نبود اقبال با دعا گو گفت که ام روز حضرت شیخ در باب شما چنین فرمود و به لقب اقبال
 آنست که در ابتدای حال از نامی به کی آمده غیر سابقه بسیر سید و صاحب کتاب جنبه المحبه از شیخ زین الدین داود
 و شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود در این ایام که شیخ بران الدین قدس سره از نامی به کی است
 آورد و آنجا مسجد است نزدیک پل چند گاه استجا فرود آمد مشغول شد حق تعالی برکت قدم او
 آن مکان روشن گردانید و شیر خلق رجوع آورد و در اقبال خادم نجیب است سلطان المشایخ
 قدس سره عرض کرد مولانا بران الدین غریب آمده است سلطان المشایخ فرمود همه خلق ایشان
 او شد منور غریب شیخ بران الدین در عقدا و پیر از جمیع باران اعلی و ممتاز بود تا لب گوشت بجا
 عیاش پور که مسکن فرمود سلطان المشایخ است نکرده و لعاب من بجا نبی زاخت و بسبب است
 علی بن ابی طالب و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز شکر آبی بهم رسیده بود آخر با تمام نصیر
 صفایافت و آنجناب در آخر عمر مدیو گیر رفت و قبول تمام یافت و خلق بنیاد و حلقه را در آن
 صاحب بقبیه الغراب و احوال بر او تجویز شیخ حماد مینویسد که موازنه نیز از نظر برکت است
 بر او در بار اوت اینخانه ان مخصوص شد ازین قیاس نوا کرد و محمیه کرمانی صاحب سیر الاولیا که
 عالیجناب مرید سلطان المشایخ و کتابش دستور جمیع است قصه خلافت شیخ بران الدین غریب
 چنین نقل میکنند که در مرض آخر چون بران اعلی با اجازت خلافت شد غایب شد عم کاتب البر

وخواهر بزرگوار از خدمتگارن قدیم سلطان المشایخ بود و بچکار فرزندان پسرش وقت سبزه
سیدین گفتند که بخدمت مولانا بران الدین از مردان سابق است و در اعتقاد میان یاران ^{اعلی}
ممتنا نظر استاید که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشایخ نجیم و اینها باقبال خادم اتفاق کردند
اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برود و سید خاموش نیر در آن محل حاضر بود و سلطان
در آن حال بر بخته غلیظه لحاف بالا کشیده بود اما رو مبارک از لحاف بیرون بود اقبال عرض کرد
که مولانا بران الدین غریب بنده قدیم مخدوم را پائیس میکند و امیدوارم حضرت میا سلطان
المشایخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دین گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
اقبال در نظر سلطان المشایخ پیغمبرها منجی خاص باز کرد و پیرین و کلاه که صحبت سلطان المشایخ
یافته بود کت بدست مبارک سلطان المشایخ بران کلاه پوشید و مولانا را پوشانید و گفت
شما هم خلیفه اید و درین معرض سلطان المشایخ ساکت بود و سکوت و میل خصاست و بعد از نقل
سلطان المشایخ مولانا بران الدین چند سال بقیه حیات بود و دست بعیت بجاقت خدا میداد
چون در دیو گیر رفت بر حمت حق پویست انتهى کلام سیرالاولیا و بر کجی از مورخان تا آخرین تو
که سلطان المشایخ شیخ بران الدین غریب با بخت صدمه دید که بعضی آنها با کمال نشین بودند بارشاد
خلایق دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشتند که سلطان المشایخ اول شاه منتجب الدین را با بخت صدمه
بارشاد و خلایق دکن فرستاد و چون منتجب الدین در دولت آباد انتقال کرد و همان روز سلطان المشایخ
از روی کشف دریافت و این شیخ بران الدین پرسید که برادرش منتجب الدین چند سال پیش از این
از میان کلام دریافت که برادر بر حمت حق پویست و منتبرل خود رفته تا تم گرفت روز دیگر سلطان المشایخ

با تم بر پی تشریف آورد پیش از فوت خود بانکه مدت شیخ برهان الدین را خرقه خلافت و کن حضرت
 فرمود و بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر منیر ارباب حضرت بود است که قصه خلافت شیخ برهان الدین
 غریب بطریقیکه متاخرین نقل کرده اند ناقص روایت سیر الاولیاء بخیرین وجه و وجهه ناقص با
 آمل منکشف میشود و همان شیخ برهان الدین غریب در هنگامه تحریب دلی و تمسیر دولت آباد از حلت
 سلطان المشایخ غفریب دو او بدریار و کن تشریف آورد و بمصدق حدیث شریف بک
 الإسلام کفر غیر ما بسیع غیره از سکن بالوف دستا نه سیر سحر اختیار کرد و لاشک درین حاش
 جمعی کشیر میدان معتقدان سلطان المشایخ از سکنه دلی بدولت آباد تشریف آوردند و آمدن
 دلی و بیوسف در حضرت سید محمد گسیو در از از و خواجہ حسین و خواجہ عمر شیخ زین الدین قدس الله
 اسرار هم درین محضر عام خود مصلح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب بار باران طریقت
 بسیت مجموعی وارد دولت آباد گشت و عشقه ولایت او درین آفاق طلوعی دیگر کرد و عار ابا جانه
 انوار معنوی بهره مند سازد و مین اربعبارت مخافت نقل میکند و الله اعلم امانا قلان اجبار کسیت
 تحریب دلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تعلق شاه فرمان روای دلی که از جمایع عیال
 بود و کار با عیوب آن پاشا ارباب شیخ منصف نقل آورده اند خیال کرد که نیروی اقبال ممالک بسیار در
 من در آمده است و ارباب ممالک کافی را مقرب باید کرد که نسبت او با اطراف ممالک همچو نسبت مرکز باشد و آره سید
 اجبار خیر و شر و صلاح و فساد از جهات ممالک محروسه به ارباب ممالک علی السویه باشد و اگر در طریقی حادثه رود و در
 پس آید و در مرتبه برود ارباب علاج توان پروا پس دانایان و گواه که از طول عرض اقامت مندر شهر و
 جهت حکما اختیار کردند و گفته چون باعتبار طول و عرض در وسط بند واقع شده که جهت صاحب بند

دارالملک و ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان نمیده گفته دیوگیر وسط هند است
 سلطان همچنین از خدا خواسته از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امرا
 غافل مطلق شد و حکم فرمود که دلی را که رشک فرودس برین بود خراب کرده خلق آنجا صغیر و کبیر
 و نانات بگوچاند و بدیوگیر آورده متوطن سازند و خرج راه و قیمت خانه از خزانه سرکار دهند و در
 منزل سر ساخته دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا مردین آسوده آمد و شد نمایند
 دیوگیر را دولت آباد نام کرده عمارات عالی طبع آفکند و گرد قلعه دیوگیر خندق کند و بالای کتل دولت
 دولت آباد و بناجات و حوضها ساخت و جمیع امر فرمان فرستاد که زن و فرزند خود گماشتند
 فرستاده خانها سازند و بعد از آنکه سکنه دلی دولت آباد ساکن گشته از دولت آباد برآمده بعضی
 قلاع و کن تسخیر کرد و نظرها منتهی به دولت آباد آمده روزگار بجام میگزد ازین ضمن خبر رسید
 ملک بهرام حاکم قتلان بنی وزرید سلطان محمد رشک سیدان کشید بهرام را قتل رسانید و بدلی سادات
 فرود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پرانند گشته سلطان مدت سال
 در آنجا مانده مهت تعبیر دولت آباد نگماشت و مادر خود محمد و همه جهاز با سایر برهما امر و سپاهی
 روانه دولت آباد گردانید و نفسی در دلی نگماشت چنانچه بجز آواز شغال و روباه و دوحش صحرا
 از آن بلده صدای برنگی آمد و در آن شبین در بعین و سبعمانه بدکن معاودت نمود و بعد چندگی گشت
 و همچنان مریش و سپا کلی نشسته عازم مراجعت دلی گردید و حکومت دولت آباد بفتح خان ستادوستین
 فرمود و فرمان داد که از مردم دلی برکس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد بماند و اگر نخواهد
 بیاید اکثر بهر بی سلطان از دولت آباد قصد دلی کردند چون سلطان بدلی رسید خود غله و غلایه

یافت بدتبه که کبیر غلام بفتد در هم یافت نمیشد و سلطان بعد از آن بصره آید و ابوالانی دلی توجیه نمود و آیدیم
 بر اصل مطلب قتی مسافری از شیخ بران الدین آمد و گفت بر شما باری و چیز آمده ام کی بین دوم دنیا
 فرمود آن یکی میتواند که ترا بدین دو چیز رساند فرمود و در خانه که ساکن باشی یا صورتی فرشته که از کف دست
 سنگ هست و هر که از خدا تعالی دوست میدارد صوت دیو و جنین مثل محبت خدا چنانکه در آید فرمود و اگر
 کسی آنقدر را کس از پیش آینه بگذرد و در دل بسا ولی بگذرد و پنداشد فرمود و الفقیر کس آیه الله
 لا استغیاء و من الناس استغیا کا فرمود و چیزی که از پیش درویشان برگزیده من الهی اللکن
 یعنی بر کالج و ایم باشد یا وقت مردن فرمود و دنیا بسایه آدمی میماند چون آدمی بظرف سایه میرود و سایه
 پیش شده می رود و چون پشت میدهد و بنال شده میآید بر که دنیا را پشت میدهد و در میان کس
 میدهد فرمود و ایسرین سنجری بلوی لطیفه گفته است که گویند چون آب خورد پای خود ترا از آب کندنی
 و آب میخورد چون میمیرد و دست او را از سرتا پاتهای پر آب کنند من هم مناسب این گفته ام آدمی آن
 زمان که زنده است میخواهد که گردی جامه نده نشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کند فرمود و از شرف
 تا غریب عالم در نظر در شوش چنان ظاهر است که بر کف دست بجزیه مرغ فرمود و از زبان پی شنیدیم نمی
 فرد یک لحظه عنایات توای بنده نوازید بهتر زهر رسالت تسبیح و نمازید فرمود که اگر پسر معلوم
 که عاقبت کار مریدیت او را دست دادن حرام باشد فرمود اما آن زمان که مرید پیش پیر نشیند
 او بر هیچ مشغولی بالاتر از شاه به پیر نیست فرمود و در شوش امانت کسی قبول نباید کرد و رضای کسی
 و گواهی خود در قبالة نباید نوشت فرمود و چون مسافری بیم رسد او را باید که در آب گرم پیش مسافر
 یکی آب گرم سبب دست و صورت و دوم شور بای گرم فرمود و نیکو اندکی که در بسیار آن خرج شود فرمود

در پیشی آنست که هر چه در دست داری بر بی و بر چه در سر نه فرمود قبول کی قبول همه باد و در
 رو همه فرمود هر که یافت از دلگشایا و بر که افتاد از دلگشایا افتاد فرمود دل بطریق ظرفیت تا آن زمان
 که ظرف لحایت از هوا پست است چون ظرف بجزیری پر شود از هوا خالی گردید و چنین دل از هوا پست
 چون محبت در آید از هوا خالی گردد و به محبت حق برگردد فرمود ذره آتش محبت خرمها معارضه بود
 فرمود در پیش باباید که صبر نماید اگر نتواند نصبر کند فرمود مردان خدا از سر جان میخیزند چه مرد با که از
 تباری توانم بر جا فرمود و التماس دعا و فکره و الباقی فیتنه فرمود یادوی ششم شمس الدین
 برادرزاده خیرین سجوی مرد سخت مشغول و متفرق بود این بیت میخواند فرمود و شعرند از م سر
 گفتگوی کسی در مرا گفتگوست با خود بی بهین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و تیان مرد است
 یعنی بر گاه مرد از مشغولی با دل شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه و
 عایه و اکرم ملول شمس با ام المومنین عایشه رضی الله عنها نشسته فرمود وی کلیند یا جید فرمود
 و زخت خود در آفتاب می آید و دیگر از سایه میکند و بهیضم خود را میسوزد تا دیگر آنرا راحت
 رساند وقتی ایام پرشکال بود در صحن خانقاه دو دیوار با سبزه برآمده بود فرمود سجد این است
 که این گیاه سبزه میکند و ایام در سجد تا آنکه همچنان خشک میشود می دهد فرمود و دیگری در این است
 که از آن میخورد و نباتات از آن نجات که در زمین است آب میخورد و قوت نشو نامی این پس در
 و همان جانب است که همیشه در زمین فرو می آید اکنون اگر نماز و سجده کند با پری این چنین
 و سجده که ما کنیم و شتی مولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این سجایه سجده است که ترک آن در
 کبر و شیخ فرمود چو گفت من قرآن تلاوت میکردم بی ایام من صلوات الله علیه ساعده با کجا آمدن

بنده میکند بر نفس خود میکند و من برای نفس خود عمل نخواهم کرد شیخ تبسم کرد و فرمود زبان
 اینچنین است باید که بعد از فرمود حضرت عزت در کلام مجید میفرماید وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ این لام
 لاجل است حضرت عزت بحال کرم خود میفرماید بر بی پروردگار خویش صبر کن بعد از فرمود هر چه
 در زبان تعلق دارد و عقلت و هر چه دل تعلق دارد عمل نیست این شتغال با الله است دره
 هیچ جارح تعلق ندارد و لهذا گفته است که الصَّوْمُ عَلَىٰ وَأَنَا آخِرِي بِهِ وَ وَرَحْمَتِي أَمَدَةٌ
 مَنْ خَلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صِيَامًا أَظْهَرَ لَهُ يُنَابِغِ الْحِكْمَةَ فِي الْقَلْبِ خَلَصَ مِنْ تَلْقُوقِ دَارِ
 اِخْتِلَافِ اللَّهِ كَقَوْلِكَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ كَمَا كُنْتُ لَمْ يَكُنْ وَ حَيَّائِي هَاهُوَ لِلَّهِ
 فرموده است جواب نیست که صلاه الا بِحُضُورِ الْقَلْبِ بولانا و جالدين کلامه شیخ گفتیم که
 اگر تو یاری عیب جوئی بی یارمانی و نیز بولانا یوسف گفتی هر چند قطع عیوب نفس میکنم عیوب دیگر
 سر بر نیزند بعد از فرمود این بحال مرد است که چون مرد بحال رسد او را بقدمان خود نظر اندازد
 فرمود وقتی در پوشی از کوی میگذشت چنانکه بنویسند در پیش ما ستاد و گفت ای چنگ اگر تو بدانی
 که چه جوئی تا زانو بگسلد در حال چهار چنگ بست او را پرسیدند که از چنگ آواز بر می آید
 گفت از یکتا را و یا رحمن و از تار و دیگر میسیم از اینجا فرمود بعضی مردمان قرآن میخوانند و خبردار
 که چه میخوانند رَبِّ قَالَ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ انْ كَلِمَةً وَ قَتْلِي كَمَا كَسَدَتْ خَدَّيْهِ مَغْرَبًا
 و نبات پیش آورد اندک تا اول سیکه و فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کما کالطریق طیب
 که با شیخ دشت گفت وقتی بود که نان جود بویا آرزو میورد و دید اکنون مغربا دام و نبات خوش
 می آید فرمود من دروغ نیگویم آن لذت و عطاوت که از نان جود بویا می یابم امر و زورین
 مغربا دام

و بنات نمی یابم صاحب بقیة الغرائب از برادر شیخ حامدی آرد که روزی بخدمت شیخ خانم
 کیفیت سیدن سلطان محمد قلی شاه که قصد کن کرده بود پرسیدم گفتند که در و با رسته چون رسم
 آنجناب بود که از ملاقات ایل دیانتگ می آمد و در آن ایام صفا فراش بود بر زبان مبارک راند
 از خدا استغاثی استم که با او ملاقات نشود چون سلطان در و آبا و رسید خواست ملاقات شیخ بنیاد
 روز جمعه سلطان در سبج جامع قطعی نماز جمعه ادا کرد و بوقت سواری گفت سمت خانیش روید ملک
 مبارک که پس میر خضر و بنجل سند شیخ آمد گفت سلطان صحبت ملاقات می آید آن زمان سلطان
 با کوه سلطنت نزدیک مرگ شیخ رسیده بود چنانچه صدای وار و وار دیگر سخنان شیخ میر شیخ فرمود
 فاشه خوانیم تا نیاید چنانوقت حق تعالی در اول سلطان چیزی انداخت که عنان گردید طرف
 دیگر رفت چون همی که در دست کیفیت رسید سلطان محمد سه نواز نکه با ملک نایب بار که تا نیاید
 فیروز شاه بخدمت شیخ فرستاد شیخ کا کا سعادت را فرمود که آنچه موجود است در بار بیا رست نکه موجود
 بود و فرمود این را ضم کرده بمردم هم کن هنوز ملک نایب بسته بود که تمام سیم را قسمت کرد و در چنانچه
 داعی مؤلف را هم وجه قسمت رسید شیخ صحبت سلطان علی او فریاد فرستاد و ملک نایب را فرمود
 ایستاد و لطمه مروان در و در کشته باشد زن آن پوشد که رشته باشد و شربت که بر خور
 پشت آرنده هم کرده تو به پشت آرنده وقتی زنی را صداع سخت عارض شد شیخ آمد و
 گفته فرستاد که این سر را بشکن یا به کنی شیخ قسم کرد و فرمود تا سر منی شکنند در و سر منی
 آن زن زیر ناله و آه نشسته بودگی از راه نادوان افتاد و سر و شکست و خون بسیار آمد و صداع
 زایل شد صاحب غریب الکرامات کوید و رانیکه غلش شهر بکلی طرف حضرت دلی روان میشد خادم

وافر الساجد کاکا سبب بی اذن شیخ اسباب سفر میباشد و بوقف عرض سائید بوقت
 روان شدن دلی الحاج بسیار کوشش بمقامی که مرقد مطهرت اشاره کرد و فرمود از اینجا فرستید
 نیتتم شیخ در پایان ایام زندگی ناسه سال صاف او را بش بود گاه گاه میباید روزی از فرمودند
 که نایدن من از رحمت هست اگر کیساعت از ذکر حق باز میمانم می نام و نیز در او آخر ایام عمر
 یا از اطلبیه وصیت نمود و شیخ سلطان المشایخ را طلبیده پیش نهاد و در روز گردن مبارک
 خود انداخت و گفتن گرفت مسلم نام و هست رسولم و مرید شیخم اگر نیکو بودم و نیکو بسته انصاف
 خود را هم خود میدم و در مبارک بر زمین آورده باین تجدید بیعت میکرد میگوییست قیام
 و فاش گفته اند نظم اربعاً بود و یازده ز صفر: هفتصد سی و هشت بود رسال چه که نا آمد
 از سوادق قدس و بسوی شیخ ما قال تعال: مرقد منور من وسط حصار روضه مطهره واقع
 شده محراب و راق در الله احد خمین و ما و الف زیارت حرمین شمعین ادها شهر و کرا
 فائز شد و در حین مراجعت ازین سفر برگشته اتر و عشره آخر ذی القعدة ۱۲۵۲ هـ شمعین
 و ما و الف دار و روضه مقدسه گردید و زیارت خستگان این مکان بهشت نشان کلمهای
 بنیض باین دل بر چید و این اول مرتبه است و بعد ازین در مدت اقامت این دیار که
 اوقات در محروسه او رنگ آباد بسر رفت بکرات نامحصور تحصیل این ستاد دست او شیخ
 فتحب الدین ندر زری ز بخشش قدس سوره بر او شیخ برهان الدین غریب از
 مشایخ او یکا و کن است ذکر او در ماصنق شیخ برهان الدین غریب قلیل تقریباً واقع شد
 و سیر الالویا و نقایر آن بنظر و نیاید اما تاخرین برخی از احوال گزارش نموده و الله

عَلَيْهِمْ قَوْلٌ شَرِيفٌ كَمَا اُوْرَادُ خَرَدَشِيخِ بَرَانِ الدِّينِ غَرِيبِ مُرِيدِ سُلْطَانِ الشَّيَاحِ
 اما صاحب معارج الولاية نوشته که او برادر کلان شیخ بران الدین و مرید شیخ فرید گنجشک
 و این ابیات هم خود در معراج آنجناب درج کرده نظم پنج بیت در زیرش که کوشین کلان بود بسیار
 از مریدان خواجہ گنجشک که در اول مبلو گیر قرائت خلعت زرغریه آید صبح و صبح و صبح و صبح و صبح
 شد از آنم ز زرین سخن نیمشوس برآه خیر نثار رختین سخن چوین برست سحر امید سوی دار قرائت
 خواجہ بران موسی در آن آید گزیده ز دوست آثار شد خوش از نشانی عبدا کی تو انکر وصف تو کرد
 و نیز صاحب معارج الولاية مینویسد که چون مجاهده و ریاضت بحال رساند و مرتبه محبوبی وصول
 یافت او را دو خلعت زرین بوقت صبح و شام از عالم غیب درآمدی آنرا بمصافقه اصراف
 کردی خود استعمال نمودی از نیت باین اسم مشهور گشت و در تاریخ فرشته میگویی که شب
 نماز تهجد درج زرین از غیب آمدی شاه آنرا علی الصباح فروخته صرف در میان نمودی از آن
 مشهور ز سخن گشت انتی موسی خان جرات گوید آنچه از یک در راه خدا ز جبار سازد ز بر
 شیخ حاد کاشانی در احسن الاقوال می رود که شیخ بران الدین غریب فرمود وقتی توانا نجب الدین
 طعام پیش دعا گو آوردم مرا امر فرمودم است گفت افطار باید کرد و صوم بنویس اگر گفت قبول
 نکردم بعد از روز نجات شیخ الاسلام نظام الدین نعم شیخ فرمود پیش فلان طعام بایز
 در نظر شیخ افطار کردم چون از آنجا باز گشتم خواستم که نماز دیگری را بجاعت گزاریم او میگفت
 من گزارده ام بضرورت نماز دیگری را بجاعت گزارده و از شومی آنکه فرمان سولانا نجب
 رد کردم بمصوم از دست رفت و هم بجاعت و شیخ رکن الدین کاشانی در فایده لال انفس نقل میکند

که شیخ بران الدین فرمود برادر مولانا نجیب الدین یاری داشت و او را سیدی گفندی مرد فاضل
 بود آن زمان که در راه رستی بر که پیش آمدی از جنس شکر می نمود و سپه دار بیگمیس اسلام نکرده ای اما
 اگر دیوانه زنده پوشی گردا گردی را دید در پکا افادی و او را سیم کردی فرمود این خانقاه
 تعظیم کردن کالیت عظیم انتهی شیخ نجیب الدین هفتم شهر ربیع الاول ۸۱۷ تسبیح و سماع بی نظیر
 قدس الشرف گرفت مرقد پاکش بیرون حصار روضه مقدسه در ایام عرس و مردم زواران
 دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهد و اجتماعیکه در عرس او میشود در
 شایخ و دیگر ازین بقعه کثرت است میدهد رحمة الله تعالی سحیح الدین امیر حسن بن علی
 سجری ال بلوی قدس سره بنی بفتح سین ملاء و کسر آن و سکون جیم و را بمجموعه منسوب بنج
 معرفت کرد و بنجو و بنجستان عبارت از میان منباده مسقط الراس امیر حسن سهند است
 و او از خواص مریدان سلطان المشایخ است متعلق با خانقاه صوفیه صافیه و تنجلی اصناف
 رضویه و شمائل سینه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن فطری و عنایتی خاص بود و در
 عصر عزتی در کانتی دیگر دشت ابتدای توبه او چنین نوشته اند که زور سلطان المشایخ را
 گزیر بر سر منتری که امیر حسن در آنجا جمعی از مجتهدین نشا طحید بود و آنرا چون چشم امیر حسن
 سلطان المشایخ افاد این دو بیت بر خواند نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم : اینکه صحبت
 اثر باشد کجاست ز پیمان از دل ما کم نکند فسق ما کم تر از دهر است سلطان المشایخ
 فرمود صحبت با حسن نیست اثر با او چون وقت انابت رسید بود توبه کرد و بنج دست
 سلطان المشایخ نوبت و ری بسجاکه رسید و از جمله باقیات صالحات اولین است که فواید القواد

و موقوفات سلطان المشایخ جمع کرد و از بس تمانت عبارات و لطافت اشارات
 مقبول طبایع خاص و عام افتاد امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بود
 و این سعادت ابدی نصیب من نمی شدی و سخنان او شور آفاق و فکر نیر جرات عشاق است
 سلطان المشایخ را هر گاه ذوق سماع شدی تو الا از امیر فرمود که شعر امیر حسن بخوانند ^{انند}
 او را سعدی بندوشان گویند سلاطین و شاهزادگان آن روز منند صحبت او بودند اکثر
 قضا امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن است عارف جامی قدس سره ^{الکتاب}
 فرمود او را در غزل طریقی خاص است اکثر قافیه های تنگ در وی نهادهای غریب ^{نیا اند} و بخوبی
 اختیار کرده لاجرم شعرا و را حالتی حاصل آمده است اگر چه در با وی نظر آسان نیاید اما
 و گفتن دشوار است و لهذا اشارات او را سهل ممتنع گفته اند ملک الشعر شیخ فیضی میگفت
 امیر حسن آنی دارد که عاشق آن ندان شد کوا امیر خسرو و یوسف مان باش در لطافت
 اشرفی مسطور است که وقتی خواهد بسیاری عارض شد و انعامی است و او جامه از فضلا
 مثل امیر خسرو و منصور بدین اوفتند و گفت که ما را می شناسید یا کیا نیم و آخر گفتند یا
 کیا نیم امیر حسن چشم واکر و ده گفت بنده سخن اولیم همه فضلا پسندیدند که در چنین وقت نظر افت
 از دست نداد و امیر و را و آخر در حادثه تخریب و بلای رخت سفر دولت آبا و کشید
 جا بقیه زندگانی با خورسایند خواجگانش بیرون حصار و در مقدسه و تاریخ وفات او ^{مشت}
 ششم ماه صفر است درین روز و ایضا در پنجمین ماه از ماه رجب لرب هجوم ملاق و حجاب
 خوانان بسیار بر مقدمه او می شود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و چون ^{مست}

که هر شب شیری بزبارت اومی دید ظاهر اینست که حسن شیر تصحیف حسن شاعرست و الله اعلم
 شیخ عبد الصمد بن فضل محمد خواجه از شیخ فیضی شیخ ابوالفضل در اخبار الاصفیاء نویسد که در راه
 وسی و هفت عرصه زندگانی او پامال خرس فنا شد مخدوم اولیا تاریخ جلالت استی مادرین
 تاریخ ارسال که ذکر کرده یکصد و زائد است و من انفاسه القدسیه نظم ای ماه خوبان کیشی
 باخوش همان کن مرا به و ز آفتاب می خود چون صبح خندان کن مرا به دارم می آتشکده
 آخر غلیل من تویی به بر من فروزان کدیم آتش گلستان کن مرا به در کج وقت سالیان او و
 نالیده ام به بر تخت وصلت ای پرکشید سبایان کن مرا به از در خشک شومین مستم بر این ک
 زان می که چشمت مست شد امرو ز غلطان کن مرا به که نازگاه عو به چندین چه زار می کشی
 لب بر لب من بنده جان کنان آسان کن مرا به مسکین من میگوید ای وقت عشاق توجو
 اگر من زایشان نیستم در کایشان کن مرا به سید یوسف بن علی بن محمد حسینی
 اهل بلوی دولت آبادی المشهور سید جاویدین زمان مشهور بر افعال والد بزرگوار حضرت سید
 گیسو و راز هست قدس الله سرهم و جوامع الکلم از حضرت سید آرو که فرموده است و الله اعلم
 گوشه گرفته ناز اشراق میجو اند متعلی و نویسد که خود را از مستلمان سمر و دروغ شمی میگردند و الله
 و بعد از ناز گفت مولانا بنشین در ناز بودم هر چه شما گفتید معلوم کردم اگر بگوئید باز گرد
 اما چون در سماع با هم خیر خیر یکدیگر مینویستیم در خاطر می آید و از اعدا شوهر و خبری باشد استی
 دیوان را جا با و منسوب است این دو بیت از نجاست نظم روی که دیده ام من اندر عیان نگانده
 حسن و جمال آن روان در جهان نگنجد پرواز مرغ قدسی خد لا مکان بنایه این مرغ لا مکان اندر آن

و سید یوسف نیز در سرگامه برهنی و بی بدولت آبا و شریف و پرچم ماه شوال ۱۳۱۰ هـ
 و نین سبعاة داعی حق را بیک اجابت گفت مرقم شوش بیرون حصار و سده واقع شد خزان
 بنزدیکه و بتقریب سید یوسف برخی از احوال فرزندارجمند و حضرت سید محمد گسیو در از قدس اعظم
 مناسب ملکه واجب دیده شد از راه تین و تبرک اگر چه خواجگان ایشان نیست سید محمد بقف گیسو در از
 قدس سره از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و شاه ولیاستاد ولادت او چهارم ربیع الثانی
 احدی و عشرين و سبعمائة بتثنیست دو واسطه حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله گدوم رسید
 چهار سالگی در واقعه جذا و هلی همراه پدر بزرگوار نقل بدولت آباد کرد و در حضرت تعلیم مشغول شد
 و پیشتر در خدمت جد خود میبود و بعد را در دو مرتبه سلطان المشایخ بودند فضائل و مناقب
 المشایخ اکثر از زبان اینها گوش کرد اما سلطان المشایخ ازین عالم رحلت کرده بود از چار
 ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفه رابعین و وارث ولایت سلطان المشایخ بودند
 اقدس اسرارها در خاطر افتاد و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا هلی مسافتی جدید است چگونگی
 رسید ناگاه والده ماجده حضرت سید تقیری عازم هلی شد حضرت سید همراه والده متوجه هلی گردید
 شرف خدمت نصیر الدین محمود در ایام و عمر شانزده سالگی در راه حبس است و نین سبعاة تا آباد
 و الاسعوات اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در راه یاضت و مجاهده گذاشت
 و کتب علم رسمی هم اشتغال داشت برخی نزد سید شرف الدین کتبی و کتب پیش مولانا تاج الدین بهاد
 اما پیشتر خدمت قاضی علی المقدم بن قاضی رکن الدین الشیرازی الکندی تلمذ نمود و کتب کتب
 ترتیب مجور کرد و بعد از آن کلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را بنهنگان حصول سبعا

چون واقعات خود پیش نصیر الدین میگزارند شیخ میفرمود بعد مئتا و سال که دو کی مراد از شتران
است واقعات سابق را یاد دهنده یکی از مردان حضرت سید قدس ستره محمد علی سامانی کتابی
جمع کرده بمسئله بسیر محمدی در احوال حضرت سید و خلفاء و مردان ایشان در اینجا مینویسد که چون
ملک حاجی برادر خاله زاده خود مولانا علاء الدین اسندی برای ارادت شیخ نصیر الدین آورد
شیخ او را برگرفت و فرمود ای ملک زاده ترا با من صحبت ممکن نیست و چهره گفتن بشنودن
متوائی صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین و از نسیه بنت شیخ بار دیگر بمن کلمه
اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید که گسیور از دارد و مولانا آنروز نام حضرت
سید را نمیدانست و گسیوهای حضرت سید نجات دراز بود تا زانور سیه و چون در ساعتی آب
بر زمین می ریخت شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گسیور از را بیا بیا کرده را در صحبت خود نگاهدارید
ملقین کرد و ام این را نیز نصیب برسان آنوقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند
و مولانا علاء الدین انصاری الشافعی از شاگردان شیخ و کن در مقام آند آسوده و آند
و بجزه بروزن بلند برسانت دوازده کرده است و از گلبرگ مرقد منور مولانا در اینجا گنبد
عمارت عالیه دارد و زیارتگاه خلایق است راقم الحروف در سفر گلبرگ که زیارت خاک پاک
مولانا مستعد گشت احوال کلام سیر محمد ناظر است بر بنی سبب لقب حضرت سید گسیور از
است که ذکر کرده شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره میفرماید وجه شهرت او با این لقب آنست
شئیده شد آنست که روزی سید با چندی دیگر از مردان پاکلی شیخ نصیر الدین محمود را برداشتند
بودند در وقت برهتن گسیوی بسید بازی که دشت در پایه پاکی بند شد و او از رعایت

ادب و تفراق محبت شیخ سجد کردن گویو عقیده داشت و هم بران وضعی که واقع شد مسافت بمقطع
 کرد بعد از آن که شیخ بر همین اطلاع یافت خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صفت او آفرینیا
 کرد و این بیت فرمود: هر کوم دیدم سید گیسو در از شده و آمد خلافت است که او عشقا از شد
 و جمهور مردم و کن حضرت سید را بنده نواز خوانند و گویم از اصحاب این بیت را بر حضرت سید
 کردن از ندگی عشق کش چون یوسف که سلسله بنده نواری دارد و شیخ نصیر الدین
 محمود در مرض اخیر حضرت سید را خلافت ارزانی فرمود و در روز سوم از علت شیخ حضرت برسیجا
 و طالبان را بر راه سوادا لالت نمود چون سن شریف از چهل تجاوز کرد و تکلیف والده ماجده
 بتابل پرداخت و چون عمر گرامی بمبتا در رسید در عاوشه امیر متویر بجزرت از وطن ^{اختیار} مالوت
 گزود و ششم شهر ربیع الآخر سنه هجری ثمانمانه از دیلی برآمده و در هر شهر و مکان که میرسد حکام
 اکابر آنجا همه مراسم استقبال و لوازم محانداری تقدیم رسانیدند و خلعتی کثیر و اثار راه شرف
 انداختند و در اواخر سال مذکور بر تو وصول بسوزمین گجرات انداخت و چندین آید و دو بانوا
 برکات منور ساخت و حکام خاص و عام آنجا همه در مقام اعتقاد و اقیقا بودند بعد از آن مقصد
 دولت آباد کرد سلطان فیروز شاه بهمنی خبر یافت که سید عالی مقام از جانب گجرات بکن تشریف
 می آید و بمصدا الملک حاکم دولت آباد نوشت که از جانب ماینازی گزرائی چون دولت آباد را
 بمقدم گرامی مشرف ساخت عهد الملک سعادت ملازمت دریافت و از جانب سلطان مقصد
 گزرائید حضرت سید زیارت والده ماجده پرداخت و در حدود سنه هجری ثمانمانه تا ما کلمه که
 گردید سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مردم عزیز بود ازین نبات شادمان گشته

از فیروز آباد که شهری نو بنا کرده و از الملک خود قرار داده بود گلگیر آمد و جمیع اولاد و اماراد
 ارکان دولت را با استقبال فرستاده باغرازو و اکرام تمام مشهور آورد و التماس کرد که این شهر را
 بتوطن خود رفق بخشند حضرت سید متسن او را اجابت نموده سکونت اینجا اختیار کرد و سلطان فیروز
 عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول حکمت طبعی و نظری مهارت تمام داشت و بخدمت میر
 فضل الله انجوشاگرد رشید علامه تفان زانی این همه کسب فضایل نمود و در هفته روز شنبه و دو شنبه
 و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره در بهیت و اقلیدس در سهند و شرح
 مقاصد در علم و کلام و طول و در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد رصدهند
 و حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی با اتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنابر
 بعضی امور که یکی از انجمله قوت حکیم حسن علی بود که رصدها تمام ماند چون سلطان فیروز شاه حکیم
 منش بود و حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه ننمود اما احمد خان پسر
 سلطان فیروز شاه بخلایف بر او اعتقاد تمام پیدا کرد و نماند تا بی بساخت و اکثر اوقات در
 مجلس شریف حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هر گاه سماع میشد حاضر گشته در رویشان
 خانقاه را با انواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در ششمه شامه عشره و ثمانی عشره
 فرزند گلان خود حسن خان را که شانه بر او عیاش خفیف افضل بود و ولیعید گردانید و از عظمای
 بهت او بیعت گرفته و نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعا بخیر کرده فاتحه بخوندند حضرت
 بسویت واد که چون شهابا و بادشاهی داده امید بدعا و فاتحه فقیر چه حاجت سلطان فیروز
 دیگر باز کسان فرستاد و اصلاح و ابرام نمود حضرت سید گفت کار فرمایان تقصا و قدر تاج سلطنت

شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا نایت کتاب من بگردد تو میخوای بی
 سبق کوئی گفتم شما پیش مردان نام بگردد بد مردان از و چگونه گزرنند شیخ گفت اری نگذرنند
 اما منتهی بیارند یعقب این ششماه مراتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم استیاده میخندید و گفت
 مشقت دیدی یا کت شام شیخ فرمود اکنون سبق بگویی فرمود و وقتی از کتبایت بیشتر من میفرم
 اما ساک باران بود موافقی بسیار در معرض تلف در آمده جانوران میخورند از اغی شبان شبان
 میگفت اللهم یا واسع الغفره وسعت علیتنا زدنا فیضک یا حمید یا وهاب یا کریم
 یا ثواب مستجاب ما دم که اهل زمین را میبسته سیده است و زانغان را از فاضل زرق و نعمت لغت
 زیادت شد و نسبت که لطفه و قهره لطف فرمود فتح کار من بیشتر از تلاوت قرآن و سماع
 فرمود ذکر بسیار گویند و در اول فتنه و چون دل فاکر شود زبان را باز دارید که الذکر بالتسلسل
 فقلوب و چون سیر و ذکر آید دل را باز دارید که الذکر بالقلب سوسه و الذکر بالسریة
 و می باید که ربط بر دل بقوت زند با محافظت دم چنانکه دل در گنجا آید در آن کشاید و چون سخن
 شد مقصود حاصل گشت که لا فیه حیرت بعد الفتن تصانیف حضرت سید بلقسط تفسیر قرآن بطور
 سلوک تفسیری دیگر بطریق کشف این جزو حواشی کشف شرح مشارق بطور سلوک ترجمه مشارق
 مشارق شرح عوارف ترجمه عوارف شرح تعرف شرح مخصوص شرح ادا بالمدین عربی فارسی
 شرح تمهیدات عین القضاة و غیره با و در سواد گلبرگه که تالاب است از حضرت سید نقل میکند که
 کسی که درین تالاب غسل کند سید میشود یعنی نیکیست و از گناهان پاک میگردد و اما عوام ساره لوح
 که خدمت سید فرمود کسی که درین تالاب غسل میکند سید میشود و در بنیت تحصیل سادات غسکما تجانی

انتقال حضرت روز و شبند وقت چاشت شانزدهم و یقیناً در ۲۵ ختم و عشرین نمازگاه
 واقع شد و در بکر که در وقت سلطان احمد شاه هجرتی گنبد رفیع الشانی برآوردند شریف بنا کرده
 سوله‌ها و راقی غره حضرت استیقن دایه و الف بکابر که رسید و زیارت فرار فاضل الانوار فرزند
 فیوضات حاصل نمود مولانا فخر الدین اویب قدس سره سرطه حلقه حلقه شیخ برهان الدین
 غریب است چون سینه روز قبل از انتقال شیخ رحمت حق پیوست شهرت یافت هم از
 طفولیت از حرکات و سکنات او امارات سعادت معانه میشد از دستخوار است که پانزده ساله
 بودم که با حال خود در محبتی که آنجا سماع بود در آن جمیع شیخ مایم شریف دست خالی
 و پاشی شیخ اخذ وقت در دل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب ولایت است مرا منت قلبت طعام
 حاصل آید چون از آن جمیع با شرم حق تعالی حب نیا بردل من سرگرد وقت طعام بر شانه
 که در روز یکبار آن بجهت میوه خور و در هر ده سالگی مشرف ارادت سعادت اندر ختم لانا
 آرزو که ارادت او در شیخ فرمود این جوان در نظر من بطریق آید است که هر مدتی مال نیت
 پیر بوده باشد و هم شیخ در حق او فرمود خط نوباط استوار بر بر شده است وقتی دیگر زبان
 بر منت ظاهری باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت باید آوردی
 گویم فرید آورده ام از قاضی فرید الدین اویب منقول است که گفت رسول با پوچی فرید الدین
 اویب ختم بریم تنهاست و گریه میکند بعد از آن سخن و آد عرض کردم که موجب آنچه بود فرمودم
 فرمان شیخ شده است که بعد از وفات بر جانشینیم چگونه دل باشد و کرازه که بر جانشین
 توان نشست از خدا ای خاتم که پیش از شیخ ازین عالم بروم آنرا بچنان شد و سینه روز قبل از

از غایت شیخ به است و نعم محرم الحرام سه شنبان نهمین و سیمایه بر این منون خرامید بقره شریف
 بیرون حرم بقعه شیخ نجیب الدین نر زری بخش جانب غرب جمعه الله تعالی خواجہ حسین قدس سره
 مولد او شیراز پرش سید محمود و از اولیا گبار بود و در سن شیراز از دو پسر و اولاد که موجود آمد خواجہ حسین
 و خواجہ عمر قدس سره را خواجہ حسین از تجار نامدار و کمال ثروت پسر سیر و چون مولانا زین الدین ^{داود}
 فرزند از بند خواجہ حسین شتیاق فرزند و حرکت آورد و بار بار در عیال سخت منفرد ^{ستان}
 کشید و در حضرت علی با پسر ملاقات نمود و در حادثه تکلیف ساکنان و بی مدکن با اهل عیال
 بدولت آباد آمد و غریب متوجه دارالشفا گردید و بر دو برادر حسینی خواجہ حسین و خواجہ عمر بالای کوه
 روضه مقدسه خارج از حصار در یک گنبد واقع شده حوزا را بقیع بنک بد و گویند پرو و برادر از
 مردان سلطان المشایخ نظام الدین اند شیخ زین الدین داود بن خواجہ حسین بن السید محمود
 الشیرازی قاضی القضاة سرزمین حجاز ساجد شیخ برهان الدین غریب از علمای اولیا و کبری این مقام
 عالیست صاحب کرامات ظاہره و علامات با بره و مجمع البحرین علوم ظاہری باطنی و ولادت با
 سعادت او زود و در سن هجری و سبعمائت در شیراز واقع شده مادرش در سن وفات یافت والد
 ماجد در کنایه شفقت پرورش کرد و قائم توفیق او را در احوال سن زیارت حرمین شیر نصیب
 و بان سعادت غنی فارغ گشت از آنجا که در پرده تقدیر فتح باب او بگلیه توجیه شیخ برهان الدین عز
 قدس سره توفیق بود از دیار عرب بزمستان آورد نخست در آن خلافت دینی وارد گردید و کلام اشرف
 در فرصت قلیل یاد گرفت و مکرر تحصیل فضائل بر بست و از علمای فنون دار آن خلافت و بی لاسیما
 مولانا کمال الدین سامانه کسب علوم نمود و با علی در ارج فیضت بر آمد و حسینی که سلطان محمد تغلق

موطنان و بی را بدولت باوروان کرد مولانا کمال الدین سامانه و شیخ زین الدین نیز در
 قشر معارفی فرمودند و در آن ایام شیخ زین الدین در آرزوی علمای بر سر میرو و همواره بتدریس
 علوم و تقدیم عبادت می قیوم می پروخت و در روع و تقوی جاد و جهاد تمام دشت و آزار شیخ
 صوفیه کجی محنت و محترز می نیست شیخ برهان الدین در عهد کوس شیخت میر و در علمه سرو و
 و سماع او بلاد اعلی رسید به بوشیخ زین الدین از استماع این اخبار متغیر می بود و زبان
 از طعن می کشید و تا آنکه مشکلاته چندان علم بر سبیل استخوان می بنشیند شیخ برهان الدین در دشت و
 اجوبه شایسته یافت و انکار با اعتقاد مبدل گردید در کشته شد و سبب سببها به برفاقت مولانا
 رکن الدین عماد کاشانی مولف نقایس می باشد شیخ برهان الدین دریافت دوست
 انابت و ایشیخ در وقت بعیت فرمود و اسی فرزند مردی است که گیری روزیکه نظام اسحق الدین
 مولانا حسام را بارادت مشرف سناست فرمود و در کجیل حرید کوشی نه ذکر شیخ زین الدین
 خدایت شیخ مرصاد الدبباد و اگر زانید و ریاضت شاکه کشید و رانک فرصت منازل ساکت ط
 کرد و بنتهای معارج صعد و نمود و بتاریخ بجدیم شهر بیع الآخر و زرع سلطان المشایخ قدس
 ۳۳۰ بیع ثلثین و سببها به عطا در فرقه خلافت ممتاز گشت و بعد سه روز از رحلت شیخ بخاک
 و اصواتر مطابق و صحبت بر سجاده خلافت نشست و مقصد ای عصر و مرجع خاص و عام گردید و
 طریقه پر خود خدای زنده گانی کرد و چنگا به مرای دولت آباد از سلطان محمد نبی در زنده ای
 بسطنت بر او سلطان محمد زوی بر امدافعه این فتنه بدولت آباد و اید سلطان اکثر سلطان
 دولت آباد را همراه یکی از امرای جناب بی روان ساخت و شیخ زین الدین هم این سلوک کشید

آوردیم حسن مسیحا آیه القاب گوید آوینده ماه ذیحجه سنه سبع و اربعین سوخته بندگی بخندیم
 بسلامت و علی مصاحبش که سلطان محمد روان شد بنده کینه و چنایار و دیگر ناصه ایل بره خند
 رفتم انتهی و قبه وصول دلی مزارات بابرکات آنجا زیارت کرد شیخ نصیر الدین محمود دیگر
 خلفای سلطان المشیخ و اکابر و علی را ملاقات نمود و مضمیها برگرفت و خلق کثیر و حلقه ارادت
 در آرد از آنجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی و از آنجا که دلی که آن سباط شیخ شهاب الدین
 سهر روی بود مولانا نور الدین امام شیخ در باره او فرمود نور که اشقی الدارین و او چند
 چیز کلام الله را بنجدت شیخ تصحیح فرمات نمود و بامات نماز ما مورگشت ارشاد المیزین را
 دوست را تمحرف آنرا سطلعه کرد کتابت لطیف متضمن مطالب عالییه و صدغالیه بسیار
 باید که این کتاب را با خود نگاه دارند و بزبان کار بند شوند منقولست که روز و شب سماع شهر
 بریعی الاول سنه تسع و اربعین سوخته شیخ فرمود که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله
 بروح پیستوح سلطان المشیخ نیکم و بر بادا و بعدا دانی صلوة فجر پان روزیه مقدسه مشغول
 میباشم امر و زینبایت العیالین جلشانه و دستگیری شیخ الاسلام بر بان الدین که مر این
 درگاه قفولین فرمودند و از آن فضل و کرم مشاهده کردم این بیت از مرقد سطله سلطان المشیخ استماع
 نمودم فرود بسیار حسن خود که بانم از تو آسوست به تو حسن من از خودی خدا هست بیفرا
 و آخر الامر سلطان محمد ز طمه در باره شیخ نوشت که ما ایشانرا محمدا کردیم اگر خواهند بی
 اقامت و ززند و اگر خواهند بجهنم محضین زادشرفها الله تعالی تشریف بزند زاد اهل حله
 کرده میشود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد عقرب در زادشرف فوت کرد سلطان

فیروز بخت فرزند وی شست و بر ضلع استعجال سایه وصول براحت دلی انگزد و شهر دوم
 ماه صفر یوم الاثین ۱۳۳۰ شین چنین و سبعمائه شرف خدمت شیخ دریافت و لباس کرد که
 دلی را با قارت خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خدایا که عالم مرا بگذارد که بر تمانه خواجده حسنی
 شیخ بران الدین بمیرم رعایت شما در باره من همین است سلطان روز دیگر سامان سفر از
 نقد و نسیب ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد متوسل شیخ فرید الدین گنجشکر از راه
 اجدوین کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشایخ و اکابر و شایه زاد و او امر را
 تا حوض شمسی میبایست بآمد شیخ نصیر الدین محمود بر کنار حوض شمسی مستقبل قبله نشسته دعا می
 خواند و عمامه از سر فروق شیخ زین الدین بر دوش عمامه خود را بر سر او گذاشت و بعضی تبرکات از
 سلطان المشایخ و از خود تسلیم نموده بود و بعد پرداخت شیخ زین الدین با جودین روان شد
 روز و فل شدن اجدوین صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشکر
 قدس الله سره هم بر طبق بشارت شیخ فرید الدین به استقبال بر آمد با وجود کبر سن که عمر گرامی از
 صد می تجاوز بود ادب و احترام و ارضی غایت سجا آورد شیخ زین الدین ششجانه روز و گنبد
 شیخ فرید الدین در شب مشغول مانده غیر از اوقات نماز بر نمی آمد و شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد
 عهده سه روز مجموع دو اوزه قرآن ختم کرد و در قریب یکماه در اجدوین اقامت و در زید وقت
 صاحب سجاده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل شایعت نمود شیخ زین الدین
 در حین معاودت و کن لغرم زیارت خوابه بزرگ معین الدین حشینی روح را با حیرت گرفت و بعد در
 آن مقام واجب احترام کیفیت در سه و هفتاد خلوت گزید و روزی چهار ختم مجموع است و هفت قرآن

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بسعادت و ارادت مشرف شدند از آنجا
 منوبه دکن گردید و بعد از طی مراحل قطع منازل دولت آباد را بمقدم فیض توأم شکست
 برین ساخت و در این ایام خلافت آن دیار قاطبته رجوع آورد و در سلاطین و امران غاشیه
 بر او شورش کشید هنگامیکه بهرام خان ماژدرانی حاکم دولت آباد بنی و زید سلطان محمد شاه
 لشکر کشید و بهرام خان از مهر که رو یافته خود را بعت برن و باد بقلعه دولت آباد رسانید
 و سلطان یلغار کرده بدو گردید و بدولت آباد رسید و در فکر محاصره شد بهرام خان در
 گرداب جهنم افتاده شب لباس اقمیر داده بمبرل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پرسید
 که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه را فرارم و اگر امری دیگر سراوان حال باشد ایستادم
 تا بدان قیام نایم شیخ فرمود المشکاک و مؤمنان آنچه بهبود شما در آن است بیگویم بقلعه
 در آمدن و در بر روی خود بستن از خرم و عافیتنا از لیشی مستعد است زن و فرزند را بمراد
 گرفته از اموال و حساب قطع نظر باید کرد و توقف را مستلزم نگاه داشته همین است از کجرات
 پیش باید گرفت بهرام خان در منزل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرستاد که خبر دیده بنگ
 بیایند تا زیارت کرده از انقاس متبرکه است و دعوت نموده باز بقلعه و آیم متعانه و ملازمان
 او محمل اعماد بود و معامله را فهمیده در ساعت سپان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
 بمبرل شیخ آورد و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو تو بپوش
 سلامت شامل حال شما خواهد بود بهرام خان متوجه کجرات شد سلطان محمد شاه بزرگ گوی
 تا سرحد کجرات یلغار نمود و چون بگریختگان زید غضبناک بدولت آباد برگشت و نمایی با شیخ

زین الدین علاءه بخش سابق گردید چه پیش ازین در اول سلطنت مهشایح حاضران و فغانه
 با سلطان محمد شاه بیعت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرک خمر و ارتکاب مناهای اربعه کبیر و
 و گفت سزاوار ریاست فکل گسیست که در حفظ شمارات محمدی کوشیده سزاوار علمانی
 پیرایمون منابیی نگردد و سلطان بعد معاودت از تقاب بهرام خان صاحب خاص خود
 نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شود بعد از آن قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را نزد
 من بیاید و اگر نیاید برخلافت من اقرار کند و دستخط ثبت نماید شیخ جواب داد و قوی سیدی
 و در نشنندی و مخفی دست کفار افعال و در رئیس کفار گفت هر که بت راسبه کند او را مان و
 گردن زنند اول نشنند را تکلیف کردند و نشنند بر آیه کریمه **اَلَا مَنْ اَكْرَهٌ وَّ قَلْبُهُ لَمُطْمَئِنٌّ**
 عمل کرد و بت راسبه کرد و بعد از آن سید را تکلیف نمودند سید گفت حجی که نشنند
 کرد و حجت من بهم بست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبین است مرا نگزارد
 و سجده تعقیب رسانیدن چون نوبت بجهت رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب مناسبت
 گزشتند و نشنند نه سید و سرایه من **لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ نَسْتَعِيْزُ بِاللهِ**
 از دست دهم فردا حال بن چه باشد اگر سزا تن جدا کنند من بت راسبه کردنی نیستیم شیخ
 شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مغفث بلکه برتر از آن مغفث اگر مجلس حاضر شوم
 یا سخاوت تو اقرار نامی چون انجرف سلطان رسید در ششم شده قاضی شهر را فرمودم
 بگو که در شهر من نباشد شیخ بے توقف مصلی بر شوش انداخته متوجه روم مقدسه و در
 مرقد شیخ برهان الدین قدس سره مصلی بنیادخت نوشت و گفت حال امر و باید که مرا از

بجنابان سلطان از تشوی که کرده بود پشیمان گشت و سجده شکر گفتم فرستاد که در سفر
 نروند بعد از آن شیخ در روضه اقامت کرد در کتبی دیگر سلطان محمد بدست خود اینست
 نوشته مصحوب الشریعت ترشیخ فرستاد: من زان توام تو زان من باش
 خوش باشد عشق اتفاقی پیشیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ مرام
 شریعت محمدی بگوشد و شرانجامها از ممالک محروسه برانداخته بطریق پدر عمل کند و در
 حضور خلق شراب بنخورد و قضاة و علما و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر
 جهاد جمیل نمایند از زین الدین فقیر دوست ترک کسی نخواهد بود و این رباعی بدست سیاحت
 تاسن بزیم بهانه جوئی مکنتم بزین سنگدلی و نیک خوئی نه کنم
 آنما که بجای من بدبیا کردند گردست رسد بجز نگوئی نه کنم
 سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بر زبان اشهد جاری شد خوشدل گردیدیم فرمود
 که آنرا بر القاب او بفرزاید و بی آنکه در آنوقت میان ایشان ملاقات واقع شد و بجا که
 مراجعت نمود و دو کانهای شراب فروشی انجمن ولایت دور کرده و در ترویج شریعت
 غرامساعی جمله مبدول داشت و وزدان و مفسدان دکن که مشهور آفاق بودند و
 قطع طریق شمار خود ساخته روحل و قواقل میزدند همگی محبت بدفع آنها گماشته بحکام
 اطراف اشارت فرمود که حدود خود را از وزدان و مهربان پاک ساخته سر با رجعت
 عبرت و مجرائی خدمت روانه در گاه سازند و حکام حسب الامر مابکن وزدان برآمده
 در مدت شش هفت ماه اثری از آن طائفه واجب دفع نگذاشتند و قریبست هزاره

وز و حرامی گلبرگه آورده در حوالی شهر از آن سرچاپو تره مال بستند در راهها از دست
 رهنمان بمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کار با محض برای خوشنودی خاطر شیخ
 زین الدین بظهور رسید بر آئینه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مرسلات و مکاتبات مفتوح
 داشته لوازم اخلاص و اعتقاد بجای شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شده همیشه
 مکاتبات بلطف و تقلم می آورد و ملک را به سبب سلطان بن فاروقیه بر پانزدهم ربیع شیخ زین الدین
 است و از خرقه ارادت و اجازت یافت ملک را به و او اهل حال از پیشگاه فیروز شاه فرما کرد
 دلی سجاومت تمام فیس من مضافات خاندیس سرفرازی بنیاد در ۲۷۰۰ شمسین و سیمین و
 بان سرحدت و حسن تدبیر و فزونی شهر را به او سران آن ملک را مطیع و متقا و خود ساخت
 و رفته رفته در نگاه سلطنت بهر ساینده در ۲۷۰۰ هجری ثانی تا جهان فانی را وواع نمود
 پسر بزرگ خود نصیر خان را و بعد ساخت و خرقه ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
 یافته بود با و تقویض کرد و همچنین در مدت و ولایت سال و کسری که با و شاه فیروز شاه
 خاندان بود و خرقه ارادت و اجازت بظن اجد بطن بر که و بعد میشد با و سپهر تا آنکه بپا
 بن را به عیلتان که خاتم آن ملوک است آن خرقه یافت و نصیر خان شهر بر پانزدهم ربیع
 آب تپتی بنام شیخ بران الدین غریب مقابل آن زین اب و آن طرف آن نام شیخ زین الدین
 در یک روز بنا نهاد برکت حضرتین علیهما الرمه و حسن اعتقاد و نصیر خان محمودی شهر بر پانزدهم
 و از آن فرصت بجای رسید که شرح ووصف توان کرد و امر در باقی است و زین اب و ام
 تقصیر عظیم شد احیسن یکی از مردان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ را جمع کرده و در پی این تقصیر

پاره ازان کتاب درین جریده نقل کرده می آید امیر حسن گویشی بنده کینه پسید
 این بیت چه معنی دارد و نظم کفّی خزنایا نواله الصّب آن تری : متنازل من یقوی
 مُعْطَلَةٌ قَفْرَاءُ بس است غم عاشق دیوانه اینکه بنید منازل محبوب از محبوب خالی
 فرمود مشایخ برای نشسته اند که باطن مریدان را بزرگ حق معبود گردانند بلکه حق کاسیغنه
 اَرْضَى وَلَا سَمَائِیْ وَلَکِنْ یَسْتَعِیْبُ قَلْبَ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ چمن باطن کسی سبق یا بزرگ حق
 معبود گشت نمود او را و اگر لغو باشد معطل ماند هیچ مصیبت و خزن بالاتر ازان نباشد و
 پس این دو بیت چیست نظم یا عاذِلِ الْعَاشِقِیْنِ دَعْفِئْتَهُمْ : اَضْلَعَهَا اللَّهُ کَیْفَ
 تَشْتَدُّهَا : وَفِی قَوَادِحِ الْحُبِّ رَهْوَى اَحْرَنَارُ الْحَبِیْبِ اَحْرَهَا : اَحْرَ الْعِبَادِ اَزْ اَوْکُو
 هر دو بیت از ابی الطیب تثنی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه ای ملائکه عاشقان
 بگذارگروی را که گمراه کرد ایشان را خدا تعالی چگونه راه نیامی آن گروه را و در دل عاشق
 آتش عشق است که گرمترین آتش و وزخ سردترین آتش عشق است امیر حسن گوید
 حضرت شیخ فرمود آتش و وزخ با آتش عشق کجا برابر آید ای ایم علیه السلام را گفتند فرمود آتش
 عظیم افزونتر است ترا و آن آتش خواهد انداخت گفت چه باک نادر قلبی اَحْرَمِنْ نَارِ
 نَعْرُوْدٍ : و چون فرود می قیامت بر حکم و عده کلام کس جَهَنَّمَ و وزخ را اندکند که هسل
 اَمْتَلَاکِ و وزخ گوید هسل مِنْ حَرِیْدِیْسٍ جَلْجَلِی مومن و کافر را در آزند که اِنْ مِنْکُمْ اِلَّا
 وَاِرْجُهَا چون و وزخ نور مومنان بنید بگریزد و فرماید کند که خنجره یا مومنین فَاَنْزَلْنَا
 اَطْفَاءَ نَادِرِی یعنی بگذرای مومن پس بدستی که نور تو خاموش کرد آتش و این مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسپد فرمود که ساینکه در طلب دنیا گردید و او حرص می دیند
 بستور فراش میماند پر دای غفلت در دیده شان فرو کشیده اند میدانند که مگر راستی قطع کرده اند
 چون ناگاه پرده بر دارند خود را هم در قدمگاه نخستین آیند قل هل ننبئکم بالآخسرين
 أعمال الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا وهو یحسبون انهم یحسبون صنعا
 فرمود نصیحت بطریق کنایه باید گفت بکلماتی نظیری بحال کسی چون صریح گویند خصوصیت
 باشد نصیحت چه نصیحت او نصیحت خصوصیت آنچه در ظاهر است و آنچه در باطن است و آنچه
 صریح گویند خصوصیت سلطان الشیخ نظام الدین فرمود کلامنا اشاره فاذا صار عبارة
 صار جبار یکی پسید اگر میدی جا بپویند داشت و آن پیر باطل و دیابوگری پیوندانند کرد فرمود
 او را فرض است باو گیری پیوند کردن زیرا که اگر وی سستی ناز گزارد چون دانست که قبکست
 دیگرست هم بران سمت ماندن روان باشد و مقصود از جمله توجه سخن است که ابراهیم علیه السلام
 گفت اِنِّی وَجِهُ وَجْهِی لِذِی قَطْرِ السَّمَاوَاتِ اَلْاَرْضَ حَنِیْفًا وَاَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ
 وحق از جهات من فروست و چنانکه کعبه قبله ظاهرست صلی الله علیه و آله وسلم قبله باطن هر که توبه
 آنحضرت کرد و حق ان الذین ینابعونک اما ینابعون الله و من یطیع الرسول فقد
 اطاع الله قل ان کنتم تحبون الله فالیقونی یحبکم الله و یخیرکم من فضله و ینزلکم من السماء
 عنهم اصحابی کالنجوم یا یهوا اقتدیتم اهتدینم و آمانه نور سابعبت رسول علیه السلام
 یافته اند بر یکی قائم مقام معطف او قبله طالبان خداست و این طائفه را علامتی است که
 با وجود علم و رونق در ایشان هستی باشد چنانکه بار خدای تعالی سفیر علیه الصلوة و السلام خطاب

كَوَاطَلَعَتْ عَلَيْهِمْ كَوَلَّيْتُمْ مِنْهُمْ فَرَادَا وَكَلِمَاتٌ مِنْهُمْ رَجَبًا اِمَّا كَسَانِيكَ شَيْخِي رَا از خود گرفته
 وایشی را از خود گرفته اند و ایشی کمال نیافته بلکه سینه متابعت ایشان محض ضلالت است
 اینهمه شیخان خزان پرچم بنامند بت زرپرست فرمود در کار دین متابعت بهترین از خود باید کرد
 و این ظاہرست که در کار دین متابعت کتری از خود مثلاً مروی و دلیت تنگه دار و اگر او
 خواهد بر طریق کسی زندگانی کند که چارصد تنگه حاصل دارد و نصیحت شود پس او را باید که بر طریق
 کسی دو که صد تنگه حاصل دارد صد تنگه در گرد صدقات و خیرات دهد تا هم دنیا خوش گذرد هم
 دین فرمود نیکو دان تربیت در میان از عویش مرضه آموخته اند اگر مرضه از ناخوردنی با پرین کند
 مزاج فرزند صالح شود و الا اینجا در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا بتعلم آهی خیر که در علم
 عقل خلق نگنجد لاجرم تخفیر و تفصیل کنند کاروان از مصر بیرون آمد مسموعیوت کنگان گفت
 اِنِّي لَاجِدٌ رِيحِ يَوْسُفَ لَوْ لَا اَنْ تَفْتِدُوْنِ اَوْ اَلْقَيْتُ بِاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلٍ اَلْبَعْدِ
 سوگند خوردند و آن و لایم تا بکند و آروند و اضلال را تقدم کردند و دیگر قصه موسی و
 در نبوت خضر اختلافت بعضی نبی گفته اند و بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
 شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت فرست جواب باینست اِنَّكَ لَنْ
 تَكُنْتَ طَبِيعَ مَعَ صَبْرًا اِنْ بَرَأَيْتَ بِيْتِ اَسْتَوْكُنْ بَرَأَيْتَ اَكْبَدُ اَعْلَمُ اَكْبَدُ اَعْلَمُ اَكْبَدُ اَعْلَمُ اَكْبَدُ اَعْلَمُ
 موسی علیه السلام میگویی سنجیدنی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَبْرًا وَاَلَا اَعْصِيْ لَكَ اَمْرًا اَبْنِي
 و فرمود علم باین شاء الله مقینه میکنند و خضر مقلد حکم میکنند و سه جا این امر را کرده است و از آن
 شد که خضر علیه السلام گفته بود قُلُوْبُ الْعَاشِقِيْنَ كَالْعَيْنِ تَرَى مَا لَا يَرَاهُ النَّظَرُ فَنَدَا

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بجزص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد و هر سبب
 که بداند فرمود آن سنگ بچینه میشود و دو تو مان سطره بچینه میشود و دو تو فرمود و عمل
 آن باشد که حق تعالی فرماید وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَنَجَّوْهُم مِّنْ غَمِّهِمْ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ
 در ملک ملوک این را در عالم ظاهر نشان است درخت میوه دارد و نوعت بعضی تنه دارد و بی
 چون خرما و نغزک که بار خود را خود حاصل است و بعضی بچینه و ضعیف چون انگور که بار او دیگر
 حاصل است هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را برگیرد و افتاده نگذارند و از همه
 حال و مقامات بگذرانند و حاصل او عنایت حق باشد فرمود و وقتی پیش و نشمندی تعلم سکروم
 روزی شکایت انبای روزگار در میان آمد و انشمند فرمود مولانا زین الدین این عالم کون
 فساد است و اینجاریحت میطلبی بیا قصه دیروزه بشنو و رخا نه مادختی است گلن بسیار کرده است
 از سبب شیرینی و لذتی که در ماهه کلهماست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع
 بودند کجشکان پیداشده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گریه کرد و فغان
 بود و قصه کجشکان کرد و کجشکان ترسیده پریدند ناگاه سگ آمد و قصد گریه کرد و گریه سخت
 پسر که برخواست و از سبب گریه سگ را بجانید من میخواستم که بسبب سگ پسر که از بنام
 ما در او نگذاشت اکنون بین مولانا مطلوبی دیگر پسر که مطلوبی دیگر ما در او نگذاشت
 دیگر و کلهما اَحْرَا ذَلِكَ تَقَدَّرَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ فرمود هر کسی را در غزلت انیت مختلف است
 ادنی اینکه از شر خلق خلاص یابد و این یک پایه بالانکه شر خود را از خلق دور تر دارد فرمود
 الصَّوْفِي كَالْحَيَاوَةِ مَصْطَلَاكًا لِمَعْنَى مَهْمَتِ وَنَهْمَتِ وَخِرْنَبِكِي فَذَلِكُمْ بَانَشَدَتِ مَوَدَّ

کلمات المشایخ جنود الله تعالی فی الارض ساکنان بدین جنود نفس شیطان او
 ظفر یافته اند فرمود حق تعالی خواجگان ما را همه وقت یاری کرده است وَكَذَلِكَ حَقُّ
 عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ فرمود بندهگان را از جناب باری تعالی سراسر استیلاست مثلاً چون
 بول بیرون آید وضو فرمود نجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر مخرج بول نشوید روا
 باشد زیرا که کم از دام شریعت چون منی بیرون آید غسل فرمود حکم شد که تحت کل شعرة
 جنابة بول با بقا نجس و خروج آن وضو است و منی با خلتان ظاهر در خروج آن غسلت
 تا معلوم شود که سراسر استیلاست فرمود لا تزن الخلق بمیزان نفسك و ذن نفسك
 بمیزان الموقنین لتری فضیلت و افلاسک یعنی وزن کن خلق را بر از وی نفس خود
 و وزن کن نفس خود را بر از وی ارباب یقین تا بدینی افزونی سرمایه ایشان و شایسته
 خود عزیز از مردمان شیخ زین الدین اول کتابی نوشت سنی بلیل السالکین مشتمل بر
 کلمات قدسیه و ثانیاً کتابی در سلک تحریر شیده پیش حب القلوب من مقال المحبوب
 و ثالثاً کتابی تالیف کرد و هجته المحبته نام نهاد و بعد مراجعت شیخ از وی این نسخه منظر رقم اخرون
 رسیده نواید است پنج ملاقات در قید قلم آورده آغازش منضم ماه شب خمس و خمیس و جماعه
 تا آخر ایام جناب شیخ رحمه الله تعالی در اینجا منویسید می سخن در عشق و محبت افتاد فرمود
 ز عقل اندیشه بازاید که مردم را بفرساید گرت آسودگی باید بر و عاشق شوی غافل
 پس چه باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در بنیاه عشق باید افتاد و تا از همه آنها و محنتها بجا
 یانید و هیچ راهی سوی حق نرود که از راه عشق نیست بولفضولی سوال کرد عشق عطا می آید

یا تعمیلی فرمود ارسال انبیا و تنزیل کتب و انهما اولیای همه برای تعلیم و تحصیل عشق است
 بی نور اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم بے نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
 شیاطین بجن و الاثن را نهایت نیست بی ولایت بلیقدم بر دوشتن زنده قل انکم
 یحیون الله فالتعوی بی محبتکم الله بعد و روایان بوالفضول کرد که آنچه شما فرمودید
 آن هم است اما آنرا چندان بقا نباشد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بیان
 ولایت و نور از صفت ضلال فارغ اند انک تقدی الی صراط مستقیم سخن درین
 که مجرد در چندان تعلق نیست فرمود بزرگی بود گریه دشت هر بار که طعام پیش آن بزرگ
 میکشیدند گریه استیادی فریاد میکردی و ز می طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
 بر سر طعام نشسته بودند گریه آمد و دست قطعه گوشت از کاسه ربود آن بزرگ گفت گریه
 حرکتی غیر عادت کرد و تفحص کنید یا سعی در رفتن دید که بهیچا آورده است باز آمد و حال آن
 باز گفت آن بزرگ فرمود آن ساعت که تنها بود و التفات هیچ سونیکه و اکنون که با
 فضیحت شد سخن در حیلۀ افتاد فرمود که در آن شرط طلب نباشد شروع است چنانکه اگر
 مردی را طلب آمد و باشد و او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع با بیم عیب
 یا ترک او را و او غلامی از فرستد آن غلام دست بر دیوار یا در نهد و گوید خواهی بخا
 دورول اشارت بسوی دست خود کند یا خواهی بر آبی سوار شود و گویند خواهی سوار است
 اینچنین حیله درست باشد اما حیله که در آن شرط طلب باشد حرام است این برود و نظیر در
 کتاب الله است شروع در حقه متبرکات علیہ اسلام که اگر حد اقامت کند غلام باشد و اگر

سوگند افند و ممنوع در قصه مهتر و او و علیه السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ما
 نکنند و آنوقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امر و زانو دینه قوم حیدر کردند و مغانکما
 کا فتند شنبه های پر شدی کیشنبه میکشیدند در باب عمل بی ریا فرمود در ویشنی تلباوت
 کلام الله مشغول بود و زیاده دید که درون خانه می آید آیتی برای شنوانیدن و زو مانده خواند
 و زو چون دانست که کسی بیدار است بازگشت خواب بر و در ویش غایب کرد و در خواب بید
 گوئی قیامت قائم و فرمان شد که اعمال بنندگان بسنجید در نوبت در ویش چون تلاوت
 آن شب سنجیدند آیتی که بلند خوانده بود بسنجیدند در ویش گفت اینهم تلاوت منست گفتند
 این آیت برای حق نخواهدی فرمود عمل هر چند مخفی باشد اخصاص در آن زیاده نترد وقتی در ویش
 در نگاه بهی می از صحرا آورده هر چند سیوخت آتش در میکرفت چون تفحص کردند معلوم شد که
 در ویش و رآوردن بهی از لقب راه و یو ارسولان امین الدین را گمراه ساخته بود قاضی
 صد الدین مفتی دار الخلافه دہلی و مرید حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشایخ بهی را
 استحقاق سنجید گفته مجاہد استحضرت راجع آمد معذاد و حوصله وسیع و زنی نداشت شیخ زین الدین
 روز یکشنبه بستی پنجم شهر ربیع الاول وقت نماز عصر در اشد صدی و سبعین و سیمایه قدم به
 معموره اخروی گذشت لفظ ملاذ تاریخ یافته اند و مرض موت مطلقاً چیزی تساول نکرد
 همین آب میخورد و درین ایام نمازها باقیام ادا کرد و بیچستی و فطلی و ستمبی فرود داشت سجده
 و تسابته می بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از شما ساقط است فرمود باز این
 حدیث عمل کرده باشم ممنوع فاعدا و تسروا قایما ابتداء الله ابتداء لاداء له و همین ایام ممنوع

عرض کرد که بوالی کوه روضه بسیار سردست در خانه دولت آباد تشریف باید فرمود گفت
 بگذارید که برستانه شیخ با ششم آخزمین جا خوانند آو درو این بت بر خوانند اگر خانه سعد
 بکوی دوست برند زبیه حیات نگو نام درونی بسعادوت به روز نقل خواجہ شهاب الدین
 و خادم بعضی از این شیخ بران الدین مثل مولانا شمس الدین فضل اللہ و مولانا تاج الدین احمد
 و غیر هم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرض کرد که یاران عرضی دارند اگر فرمان شود که گوش
 نمایند فرمودم و آتم باز یاران تصریح کردند که وصیتی باید کرد کسی خلیفه باید ساخت که وصیت
 مبارکت خدیو شیخ بر شیخ بران الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی خلیفه مکر و وجا
 مرید گرفتن نداد چون وقت نماز دیگر آمد زانی معلوم شد مولانا شهاب الدین خادم با پی مبارک
 گرفت و عرض کرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسیدت بجزو آنکه این حرف بگوشتن سیدت شد
 بر صلی آمد و نماز تمام او کرد و بعد از او ای فرض سز مبارک بسجده گذشت و جان شیرین جان
 آفرین سپرد مصرعه اگر میرد کسی با بی بن مرگ + خواجگاه ملائک نپاهش درون
 روضه مقدسه علیحدہ از مقبره شیخ بران الدین غریب سره شاه جلال الملقب
 بکنج روان قدس سره از بزرگان قداما و خاصان درگاه کبریت است دوم او
 درین دیار بر زبان قدوم بزرگان چشتیه مقدم میدارند و میگوند ملفوظات شیخ تلکاج
 حوادث رفتن باران احوال و منفوق گشتن بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه تواتر
 رسیده و امر و زمر قدس نورش مہبط انوار برکات و کعبه حاجا ارباب صاحب سبت و عمارت
 عالی دار و در و امان کوه مطبوعی واقفند مشرف با بگیر عمیق و سیمی که دعوی ششمی با

می نماید و اطراف آنگهر را دیوار سنگین زینیه و ارکشیده از مناسبت تناسبت بجای برده و در ستم شکا
 این مکان دشمن کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال بهین شیخ جلال
 تبریزی است که ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار واقع شده و بسبب تقاضای شیخ نجم الدین محمد شیخ
 الاسلام دینی از آن شهر آورده اصلی نذر و چه شیخ جلال الدین تبریزی از دینی بر آمده و بهنگاله
 رفت و در بهانجا عالم عقبه خرامید شیخ عبدالحق دبلوی و راجبا الاخیار سفیر مایه تبریز
 جلال الدین تبریزی در بهنگاله است یزاد و تبرک بشیخ غوثی حسن در گلزار ابرار شیخ
 افضل در اکبر نامه مینویسد که خوابگاه او در بندر و محل از بهنگاله واقع شاه خارقه
 ستره مولد اوجیب پور و از دودمان سیادت است سلسله ارادش شیخ عبدالقادر
 جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه خاکسار مرید شاه تمهات او مرید شاه
 نجیب الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مریدشان شده و او مرید شاه صدر الدین
 و او مرید شاه بدر الدین حقانی و او مرید شاه عبدالوهاب محمد راز و او مرید عبدالرحمن
 شاه کومین و او مرید نسیم الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
 سید عبدالرزاق و او مرید پیر گوز خود حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
 شاه خاکسار مجذوب طور بود خلائق و رخصت او اعتقاد کلی داشته اند در کوه روضه
 مقدسه سکونت اختیار کرده و در اواسط سلطنت عالمگیر پادشاه رخت سفر بنام باقی
 پرست و وزیر کیه خود و خون گردید ام و زاده امکاشش جامی بصفا نیست و در موسم
 ابرار ان این قطعه زمین را اقیانوسی دیگر است و تمام کوسهستان روضه شیخ جاسر

باین خوبی کل نمیکند و در نجا آبگیر دل پذیرست که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر سمت
 برآمد آب که در زین طرف سد می سبته اند ملند و در موسم پریشکال این آبگیر حین عجمی سپاری کند
 گو یا آئینه است در موسم سبز با گین الماس است در خانه مینا کار و ازین آبگیر نهری عظیم
 کنده برودند آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر میرسد مخفی نه ماند که قبه سلطان او ^{بزرگ} است
 عالمگیر انار الله براند ^{در خط} شیر شیخ زین الدین قدس سره واقعه شده تا ^{شاه} این یاد
 عالیجاه از غایت ظهور مستغنی از زمان آرائی خانه بیان سب ولادت او در ^{سنه} ۱۰۲۰
 سبع و عشرين و الف و جلوس او در ^{سنه} ۱۰۳۰ ثمان و ستین و الف و نعل حق تاریخ است
 و انتقال او بجزایز ^{در سنه} ۱۰۳۰ ثمانه عشر و مایه الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ و
 درین مکان اشرف و در نظام الملک مدفونند کی نظام الملک بران شاه بجزایز او
 احمد مگر که احوال او را موزین مفصل نقلیم آورده اند و فائش در ^{سنه} ۹۶۱ هجری و ستین
 و تسعمایه اگر چه استخوان او را بکربلا نقل کرده اند اما بقیه حسب همین جا خاک گردیده و بر ^{سر} او
 گنبدی ساخته اند و از باقیست دو رسال مذکور سلطان محمود و والی گجرات و سلام شاه
 فرمانروای دلی نیز ازین عالم رحلت کردند مولانا علام علی پدر محمد قاسم فرشته صاحب
 تاریخ مشهور گوید ^{در سنه} ۸۰۰ شمسه دوازده و ال آید بسکیال که مینداز عدل شان دارالامان بود
 کی محمود شاهنشا گجرات که بچون دولت خود نوجوان بود و دوم سلام شاه سلطان ^{دلی}
 که در ^{سنه} ۸۰۰ شمستان صاحبقران بود و سوم آمد نظام الملک بجزایز که در ملک کن ^{در سنه} ۸۰۰ شمسه
 زمین تاریخ فوت این ^{در سنه} ۸۰۰ شمسه و چه می پرسی نه و ال خسروان بود

دوم نظام الملک اصغری بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
روح الله را و احمد تا ما بچه لوای سلاطین اسلام بر سواد هند و ستان نافه امیر
باین جلالت شان بر سزادارت قدم نگذاشته اختراع این صاحب اقبال از
آغاز عمر تا بحسام بر مدارج ترقی صعود نمود و از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر کن
سلطنت و مدار الهام خلافت بود و قریب سی سال بایالت تمامی صوبجات دکن پر دست
و مدار یکی که قلم و چندین سلاطین ذوی الاقدار بود و از کنار دریای نرپدا تا اقصا
سیت بندر را میسر و رفقه بنده تصرف داشت و فتوحاتی که حیرت دیده زرم آنمایان و زنگار
باشد بجز صفت ظهور آوردار باب استحقاق را بحجرات و بمرات فرادان نواخت سادست
و علما و شایخ و یار عرب و ماورالنهر و فراسان و عجم و عراق و هند آوازه قدر دانی
استماع یافته بود بکن آوردند و در خرقهت خطی از احسان عام انداختند و ولادت
او در ۲۵ شهریور ۱۰۲۳ شین و ثمانین و الف و ابتدای ایالت دکن در ۲۳ شهریور ۱۰۲۳ شین و ثمانین و الف
و گلگشت بباقرین بیست چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر ۱۰۲۳ شین و ثمانین و الف
و ثمانین و الف زیر خیمه در سواد برهان پور واقع نشین مطهرش بر وضه نهادند و در
پایان مرقد شیخ برهان الدین غریب قدس سره مائل جانب قبایل خجالت سپردند و در وقت
فراغ از مهمات علی متوجه شهر مشهد و اصف تخلص میگردانند و از سنج طبع و تقاد دست

تا شهید خجسته فرنگان یارم کرده اند
سر در حشیم قیامت از عیارم کرده اند
اسی باغ و فنا آب و هوا نیکه تو داری

افسوس که با طبع ثبات نیست گویان

از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد محققین میر طفیل محمد بگرامی طاب شراه
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب و غیره از خدمت قدس
منزلت علامه مرحوم جدی و استاذی میر عبد الجلیل بگرامی طاب مضجعه اخذ نمود و در
وقایه و بعضی فنون ادب و غیره از خدمت والا درجت میر سید محمد خلف الصدوق
علامه مرحوم مرقوم تمذکر در ۱۱۳ اشبع و ثلثین و مائة و الف شرف بیعت جناب مستطاب
العارضین میر سید لطف الله المعروف بشاه لدرا بگرامی قدس سره اخذ وقت و
در ۱۱۵ شمسن و مائة الف مطابق کلمه سفر از بگرام باراده حرین شیر نشین زادگاه ائمه
شرفا و کرانه برآمد و در ۱۱۵ اصدی و نهمین و مائة الف مطابق کلمه عمل اعظم این مقام
عظمی حاصل کرد و مدینه منوره علی منوره اصوله و التعمیرت صحبت شیخا و مولانا الشیخ
محمد حیات اسندی المدنی انحضی در مسدایام حیاته و انفاض علینا من برکاته صحیح بجای
قرأت نمود و اجازت سحاح ستمه و دیگر کتب حدیث فرا گرفت در مکه معظمه صحبت
شیخ عبد الوهاب القطاوی المصر الکی المتوفی فی ۱۱۵۴ شعبه و نهمین و مائة الف نور الهدی
در یافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود و در ۱۱۵۲ ثلثین و نهمین و مائة الف مطابق کلمه
سفر سنجیر عیان بجا بنهند معطوف و هشت و از راه بندر سورت سرس به یار کن
کشید و از آن سال تا همین تحسیر این کلمات که ۱۱۶۱ اصدی و ستمین و مائة و الف
سب در بن دیار بطور وارستگی بسر میرد امید و ارست که فروا سے قیامت
در زمره خلف دام این عسرفای کرام محشور شود و سرت اعفونی و لیلو اللذی انت

وَلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ نَقِيْبِي مُسْلِمًا وَالحَقِيْبِي بالصَّالِحِيْنَ

وَاحْسِبِرْ وَعَوَاذُنِ الحَمْدِ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

١٢

١٢

ع-۱

۲۹۷۵۹۷

آخری درج شدادہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آبدیوہیہ ڈیرا لیا جائے گا۔

کتب خانہ
 جامعہ کائنات
 ۱۔ دارالکتاب
 ۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۔ دارالکتاب
 ۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۔ دارالکتاب
 ۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۔ دارالکتاب
 ۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۔ دارالکتاب
 ۱۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۱۱۔ دارالکتاب
 ۱۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۱۳۔ دارالکتاب
 ۱۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۱۵۔ دارالکتاب
 ۱۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۱۷۔ دارالکتاب
 ۱۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۱۹۔ دارالکتاب
 ۲۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۲۱۔ دارالکتاب
 ۲۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۲۳۔ دارالکتاب
 ۲۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۲۵۔ دارالکتاب
 ۲۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۲۷۔ دارالکتاب
 ۲۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۲۹۔ دارالکتاب
 ۳۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۱۔ دارالکتاب
 ۳۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۳۔ دارالکتاب
 ۳۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۵۔ دارالکتاب
 ۳۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۷۔ دارالکتاب
 ۳۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۳۹۔ دارالکتاب
 ۴۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۴۱۔ دارالکتاب
 ۴۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۴۳۔ دارالکتاب
 ۴۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۴۵۔ دارالکتاب
 ۴۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۴۷۔ دارالکتاب
 ۴۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۴۹۔ دارالکتاب
 ۵۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۱۔ دارالکتاب
 ۵۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۳۔ دارالکتاب
 ۵۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۵۔ دارالکتاب
 ۵۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۷۔ دارالکتاب
 ۵۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۵۹۔ دارالکتاب
 ۶۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۶۱۔ دارالکتاب
 ۶۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۶۳۔ دارالکتاب
 ۶۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۶۵۔ دارالکتاب
 ۶۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۶۷۔ دارالکتاب
 ۶۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۶۹۔ دارالکتاب
 ۷۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۱۔ دارالکتاب
 ۷۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۳۔ دارالکتاب
 ۷۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۵۔ دارالکتاب
 ۷۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۷۔ دارالکتاب
 ۷۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۷۹۔ دارالکتاب
 ۸۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۸۱۔ دارالکتاب
 ۸۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۸۳۔ دارالکتاب
 ۸۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۸۵۔ دارالکتاب
 ۸۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۸۷۔ دارالکتاب
 ۸۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۸۹۔ دارالکتاب
 ۹۰۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۱۔ دارالکتاب
 ۹۲۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۳۔ دارالکتاب
 ۹۴۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۵۔ دارالکتاب
 ۹۶۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۷۔ دارالکتاب
 ۹۸۔ مجلس ترقی و ترویج
 ۹۹۔ دارالکتاب
 ۱۰۰۔ مجلس ترقی و ترویج

